

حیات و مرگ تمدن‌ها از دید قرآن

جواد جعفری^۱

چکیده

بررسی سیر تحولات تمدن‌ها از شکل‌گیری تا زوال آنها نشان می‌دهد که جوامع در درون خود مدام در حال تغییر و دگرگونی هستند. در طول تاریخ، تمدن‌های بسیاری تکوین یافته، رشد کرده و نهایتاً به افول گرائیده‌اند. از این رو، چند پرسش اساسی مطرح می‌گردد: آیا افول و مرگ تمدن‌ها امری حتمی است؟ چه چیزی موجب می‌شود که تمدنی دیگر یارای ماندن نداشته باشد و نتواند ادامه دهد؟ اندیشمندان بسیاری در حوزه فلسفه‌ی تاریخ در صدد پاسخ برآمده‌اند. آموزه‌های دینی نیز بر مطالعه و تأمل نسبت به سرنوشت جوامع و امت‌های پیشین تأکید دارد و مومنان و اهل تحقیق را به عبرت‌آموزی و تأمل و تدبیر در احوال امت‌ها فرامی‌خواند. در این نوشتار نیز تلاش شده است علاوه بر بررسی نگاه قرآن به مقوله‌ی حیات و مرگ جوامع و تمدن‌ها، به آرای صاحب‌نظران این حوزه نیز نظری افکنده شود. در کل، قرآن به فرجام جوامع انسانی و تمدن‌ها دو نوع نگاه جزئی و کلی نگر دارد. در نگره‌ی جزئی، جوامع هریک مراحل دارند که از زایش آنها شروع و پس از فراز و فرودهایی نهایتاً به مرگ آنها ختم می‌گردد؛ مرگی که البته از نظر قرآن امری حتمی و ناگزیر نیست. در نگاه کلی نگر، جوامع و تمدن‌ها یک حرکت خطی تکاملی دارند که در مسیر نهایی مطلوب، به جامعه و تمدنی آرمانی می‌رسند و بدین ترتیب، تمدن‌ها و جوامع انسانی پایانی خوش و نوید بخش می‌یابند.

واژه‌های کلیدی

تمدن، قرآن، جامعه، افول تمدن، حیات تمدن، انحطاط

۱. دانش‌پژوه دکتری تاریخ تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه - j.jafari1357@Gmail.com

مقدمه

هر پدیده‌ی اجتماعی، به‌ویژه تمدن دستخوش دگرگونی‌هایی شده و در مسیر طبیعی خود فراز و فرودهایی را تجربه می‌کند. تبیین و تشریح سیر جوامع و تمدن‌ها و چگونگی تعالی و تکامل آنها و کشف اصول و قوانین حاکم بر روند تاریخ و تحولات آن، از گذشته‌های بسیار دور مورد توجه برخی از اندیشمندان علوم انسانی بوده است تا با آگاهی از آن و کشف سنن و قوانین حاکم بر تاریخ و چگونگی حرکت تاریخی جوامع، برای ساختن آینده‌ای بهتر از آن استفاده کنند.

با مطالعه‌ی اجمالی تاریخ بشر و جوامع انسانی در طول تاریخ، در می‌یابیم جوامع و تمدن‌های متعددی شکل گرفته، رشد یافته و به تکامل رسیده‌اند و سپس دچار افول گشته و به انحطاط گرائیده‌اند. لذا پرسشی مطرح می‌گردد و آن اینکه آیا این سرنوشت محتوم همه‌ی تمدن‌ها و جوامع بشری است؟ آیا تمدن‌ها و جوامع با پدیده‌ای به نام افول یا مرگ مواجه می‌شوند یا خیر؟ و یا اینکه اساساً این گزاره، گزاره‌ی درستی نیست و جوامع و تمدن‌ها چرخه‌ی دیگری دارند و افول و انحطاط، به معنای پایان کار تمدن‌ها نیست. بلکه همان گونه که در علم فیزیک، انرژی و ماده از حالتی به حالت دیگر تبدیل می‌شوند، این انتقال در تمدن‌ها نیز صورت می‌پذیرد و یک جامعه و تمدن ممکن است دستاوردهای مادی و غیر مادی خود را در قالب تمدن و جامعه‌ای دیگر ارتقا بخشد.

از این رو در بررسی و مطالعه‌ی تمدن‌ها و جوامع، شکل‌گیری، رشد، کمال، زوال و افول و به عبارتی حیات و مرگ تمدن‌ها بیش از همه مهم می‌نماید. اندیشمندان بسیاری در حوزه‌ی فلسفه‌ی تاریخ در صدد پاسخ به پرسشهایی از این دست برآمده‌اند. آموزه‌های دینی نیز تأکید بر مطالعه و تأمل نسبت به سرنوشت جوامع و امت‌های پیشین دارد و مومنان و اهل تحقیق را به عبرت‌آموزی و تأمل و تدبیر در احوال امم و جوامع فرامی‌خواند. (یوسف/۱۱۱، نازعات/۲۶، آل عمران/۱۳۷). در این نوشتار نیز تلاش می‌شود تا نگاه قرآن به مقوله‌ی حیات و مرگ جوامع و تمدن‌ها پی‌جویی شود.

تعریف مفاهیم و واژگان

الف- تمدن: ارائه‌ی معنایی جامع و مانع از واژه‌هایی چون تمدن، فرهنگ، ملت و... از دیر باز با دشواری‌هایی روبه‌رو بوده و تعاریف ارائه شده نیز مبین آن است که هر اندیشمندی از زاویه و

دید خاصی به این مفاهیم نگریسته و تعریفی متفاوت ارائه داده است. آرنولد توین بی، مورخ انگلیسی معتقد است که تمدن حاصل نبوغ اقلیت مبتکر و نوآورست؛ یعنی طبقه ممتازی در جامعه که دارای نبوغ، ابتکار و نوآوری‌اند و بر اثر تحولات و سیر تکامل جامعه، تمدن را پدید می‌آورند. وی در ادامه می‌نویسد: تمدن عبارت است از تلاش برای آفریدن جامعه‌ای که کل بشریت بتواند با همنوایی در کنار یکدیگر و به منزله‌ی اعضای یک خانواده‌ی کامل و جامع، در درون آن زندگی کند. (توین بی، تحقیقی در باب تاریخ، ۹-۱۰)

ویل دورانت نیز در تعریف تمدن به عوامل و زمینه‌هایی که در ساختن و پرداختن هر تمدنی نقش دارند، اشاره کرده است و می‌نویسد: تمدن عبارت است از خلاقیت فرهنگی که خود در نتیجه‌ی وجود نظم اجتماعی و حکومت قانون و رفاه نسبی امکان وجود می‌یابد. ولی با این وجود برآیند همه‌ی آنها حاکی از این است که تمدن مجموعه‌ی دستاوردها و اندوخته‌های مادی و معنوی بشر، برای برآوردن و اقصای نیازهای جسمانی و معنوی اش می‌باشد. (دورانت، تاریخ تمدن، ۵/۱)

ب- جامعه : واژه‌ی جامعه مفهوم بسیار وسیعی دارد. بدین جهت تعاریف آن، نزد جامعه‌شناسان گوناگون است. با این همه بین اکثر آنان درباره‌ی این مفهوم اشتراکاتی وجود دارد و غالباً تعاریفی که از جامعه به دست داده‌اند با یکدیگر شباهت دارد. عده‌ای جامعه را عبارت از افرادی می‌دانند که سرزمین مشترکی را اشغال کرده، تابع اقتدار سیاسی مشترک و سهیم در فرهنگ مشترکی باشند. (کافی، ۱۳۸۵، ۳۸ و رابرتسون، ۱۳۸۵، ۹۰) شهیدمطهری نیز جامعه را مجموعه‌ای از افراد انسانی می‌داند که زندگی جمعی داشته و با نظامات و سنن و آداب و قوانین خاص به یکدیگر پیوند خورده‌اند. (مطهری، مجموعه آثار، ۱۳۷۲، ۳۳۱) حال با توجه به قرآنی بودن موضوع این نوشتار و نیز با توجه به اینکه برای رسیدن به هدف خود نیازی به تعریف جامع نداریم، می‌توان به تعریف زیر بسنده کرد که هر گروه و دسته‌ای از انسان‌ها که دور هم جمع شده و «جهت وحدتی» داشته باشند، «جامعه» را تشکیل می‌دهند. (مصباح، ۱۳۷۲، ۲۱)

۳۱

در زبان عربی واژه مجتمع، معادل جامعه است، ولی هیچ کدام در قرآن به کار نرفته است. ولی واژه‌هایی را در قرآن می‌توان یافت که معنایی نزدیک به این دو دارند. واژگانی مانند «ناس»، «اناس»، «قریه»، «قوم» و «أُمّت» که معنای گروهی از انسان‌ها را در خود دارند. (همان، ۸۴) با توجه به تعریف عامی که از جامعه ارائه شد می‌توان این پنج واژه را نزدیک یا معادل معنای جامعه و مجتمع گرفت.

اصالت داشتن یا اعتباری بودن جامعه

اگرچه طرح این موضوع خارج از حوصله ی این نوشتار است ولی برای ورود به بحث خود ناچار از اشاره‌ای گذرا به آنیم. این موضوع، صاحب نظران این عرصه را به دو گرایش جامعه‌گرا و فردگرا تقسیم کرده است که هر کدام، طرفداران بسیاری در میان جامعه‌شناسان دارد (مطهری، مجموعه آثار، ۳۳۲) و هر کدام مطالبی را برای اثبات ادّعای خود آورده‌اند که مجال و انگیزه ی پرداختن به آنها وجود ندارد.

این دو گرایش را در میان صاحب نظران مسلمان هم می‌توان دید. کسانی که تصوّر می‌شود جامعه‌گرا هستند، مستنداتی از آیه‌های قرآن می‌آورند مبنی بر اینکه قرآن برای جامعه نوعی زندگی جدای از افرادش، در نظر می‌گیرد و اموری را به جامعه نسبت داده که نمی‌توان آن را به افراد نسبت داد. از دید ایشان قرآن مسائلی در مورد جامعه مطرح می‌کند که موید این نظریه است. قرآن برای «امت»ها (جامعه‌ها) سرنوشت مشترک، نامه‌ی عمل مشترک، فهم و شعور، عمل، طاعت و عصیان قائل است. (اعراف/۳۴، جاثیه/۲۸، انعام/۱۰۸)

روشن است که اگر «امت» وجود عینی نداشته باشد، انتساب این امور به آن بی معنی خواهد بود، پس این نسبت دادن‌ها به معنای این است که قرآن به نوعی حیات جمعی و اجتماعی قائل است.

در مقابل برخی دیگر برای جامعه، حقیقتی جز افراد آن قائل نیستند. از دید ایشان خطاست که بپنداریم افراد انسانی وقتی زندگی اجتماعی دارند مستعد این می‌گردند که روح جمعی پیدا کنند. (مصباح، ۱۳۷۲، ۱۰۹) از نگاه این عده منافاتی ندارد که فرد هویت واقعی و حقیقی خود را داشته باشد و در عین حال، عضوی از جامعه به‌شمار آید و جامعه هم دارای وحدت مفهومی و ماهوی باشد، نه حقیقی. در مقام استدلال هم به آیاتی از قرآن کریم اشاره می‌کنند که در آنها کار یک فرد از افراد یک جامعه را به همه‌ی آن جامعه و گاهی نیز عمل یک نسل از نسل‌های یک جامعه را به همه‌ی آن جامعه نسبت می‌دهد. (قمر/۲۹، اعراف/۷۷، هود/۶۵، شعراء/۱۵۷، شمس/۱۴)

با وجود این دو گرایش بین صاحب‌نظران مسلمان، اما می‌توان نقطه‌ی مشترکی بین شان یافت؛ این نقطه‌ی مشترک، عبارت است از وجود مستقل فرد در جامعه، ولو به شکل نسبی و تأثیرگذار بودن فرد در اجتماع و همچنین تأثیرگذار بودن جامعه در فرد.

حیات و مرگ جوامع و تمدن‌ها

با مطالعه‌ی سیر تاریخ جوامع بشری دریابیم که در طول زمان جوامع و تمدن‌هایی وجود آمده اند، پس از مدتی به خاموشی گرائیده و توانایی و نفوذ خود را از دست داده و زمینگیر شده و به پایان خود رسیده‌اند. پرسش مهمی که به ذهن می‌رسد این است که آیا نابودی و مرگ سرنوشت حتمی و ناگزیر هر تمدن و جامعه است؟ یا این گونه نبوده و هر جامعه و تمدنی مادامی که عناصر و مولفه‌های حیاتبخش خود را حفظ کند، می‌تواند هم چنان به حیات و مسیر خود ادامه بدهد.

برخی چون اشپنگلر و توین بی بر این باورند که تمدن‌ها نیز مانند سایر نیروهای طبیعت تابع روند مشترک ولادت، رشد و مرگ هستند. از دید اینان تمام تمدن‌ها متولد می‌شوند نمو می‌یابند پخته می‌شوند و می‌میرند. (دیپوس، ۱۳۳۴، ۷۵) گرچه اینان در بیان دیدگاه‌های خویش تحلیل یکسانی ارائه نداده‌اند، اما همه به مرگ تمدن‌ها باور دارند.

اشپنگلر و توین بی در این نکته اتفاق دارند که مرگ تمدن زمانی است که آن تمدن آفرینندگی خود را از دست بدهد. از دید توین بی، موتور محرکه‌ی یک تمدن که در تکوین و استمرار آن نقش اساسی را ایفا می‌کند، اقلیت خلاق در جامعه است که آفریننده بوده و با درک چالش‌ها، پاسخ‌های کارآمد و به روز ارائه کرده و پیشرفت و بقای جامعه و تمدن را متضمن می‌گردند. زمانی که گروه کم شمار آفریننده، کارکرد خود را از دست بدهد و دیگر توانا نباشد و به اندازه‌ی کافی نیروی آفریننده برای رویارویی با مشکلات نداشته باشد، زمینه‌های مرگ تمدن فرا می‌رسد. اقلیت خلاق که همان رهبران جامعه‌اند به اقلیت حاکم و گروهی ستمگر بدل می‌گردند که در راستای منافع شخصی و نه منافع جامعه حرکت می‌کنند و در نتیجه وحدت اجتماعی در جامعه از بین رفته و تمدن تجزیه و نابود می‌گردد. (توین بی، بررسی تاریخ تمدن، بیتا، ۸۷)

ویل دورانت در باب سیر تاریخی تمدن‌ها بر این باور بود که آغاز هر تمدنی با ارزش‌هایی همراه است؛ ارزش‌هایی هدف‌مند و متعالی که پس از مدتی، زمینه‌ی ظهور دانش و فنون را پدیدار می‌سازند. در گام بعدی اصل همکاری و تعاون در جامعه می‌بایست نهادینه شود تا گروهی هم‌نظر، بر اساس آن و با تکیه بر اخلاقیات بتوانند شالوده‌ی تمدن را پی‌ریزی کنند. با رشد دانش، مردم به جای توحید و پرستش مبادی معنوی، به ستایش علوم و عقل می‌پردازند و از این هنگام جنگ میان ارزش و دانش آغاز می‌شود و در نتیجه، موجب افول انگیزه‌های اولیه که انگیزه‌های ارزشی است، خواهد شد. بنابراین، نیروی محرک جوامع کند شده، به تدریج متوقف می‌گردد و در نتیجه، دوران انحطاط تمدن نمایان می‌شود؛ به عبارت دیگر، جامعه‌ای که بر اساس ارزش شکل گرفته با ظهور ضد ارزش دچار از هم گسیختگی می‌شود و از میان می‌رود. (دورانت،

درسهای تاریخ، ۱۳۵۸، ۳۸)

از نظر ویل دورانت، شکست رهبران سیاسی و معنوی جامعه در مقابله با «ستیز انگیزی» یا «تغییر»، عامل مهم دیگری در سقوط تمدن‌هاست. این مایه‌های ستیز ممکن است از چندین منبع سرچشمه بگیرد. گاهی که بروز آنها توأمان و متوالی گردد تا حد فراهم کردن موجبات زوال قطعی، شدت می‌یابد.

در میان اندیشمندان مسلمان ابن خلدون نخستین فردی است که به صراحت از سنن و قوانین حاکم بر جامعه، مستقل از سنن و قوانین افراد یاد کرده و در مقدمه‌ی معروفش به تفصیل در این باره بحث کرده است. وی جامعه را موضوع یک علم مستقل قرار داده و «عصبیت» را محور تبیین حرکت‌های تاریخ و راز صعود و سقوط تمدن‌ها معرفی کرده است. ابن خلدون عصبیت را که یکی از مفاهیم بنیادی نظریه‌ی اجتماعی اوست، به عنوان علت فاعلی عمران یا تشکیل جامعه‌ی بشری مطرح می‌کند که سبب ظهور جوامع و دولت می‌شود. وی عصبیت را ناشی از عوامل مختلفی می‌داند که یکی از آنها اشتراک در نسبت است، زیرا چنین پیوندی در میان انسان‌ها طبیعی است. منشأ دیگر عصبیت را باید دین دانست که از عوامل مهم همبستگی‌های اجتماعی است، چنان‌که اسلام، قبایل پراکنده و متشتت عرب جاهلی را با هم متحد ساخت و موجب تأسیس حکومت در میان آنها شد و به آنان قدرت فراوانی بخشید. از نظر ابن خلدون عصبیت مهم‌ترین عنصر شکل‌گیری اجتماع و اساس تشکیل دولت است که مردم را به یکدیگر متصل ساخته و آنان را برای تعاون و همیاری آماده می‌کند و به کسب قدرت سیاسی و تشکیل حکومت، هدایتشان می‌سازد. (معماریان، ۶۹)

به اعتقاد وی گسترش شهرنشینی و توسعه‌ی روزافزون آن، موجب نابودی تمدن می‌شود، زیرا عصبیت که شرط لازم تشکیل حکومت و بقای آن است، از بین می‌رود. بنابراین به نظر وی با از بین رفتن عصبیت و دین، تمدن‌ها به سمت زوال و نابودی پیش می‌روند. (مهدی، ۱۳۷۳، ۱۳۷)

با نگاهی اجمالی به متون دینی نیز به نظر می‌رسد که قانون حیات و مرگ در مورد جوامع و اقوام هم ساری است و این امر خاص انسان‌ها نیست. هیچ جامعه‌ای نیست که از شمول این سنت تخلف ناپذیر بیرون باشد.

قرآن کریم در آیات متعددی از قطعیت سقوط تمدن‌ها و نظام بشری سخن می‌گوید و این تغییر و تحول و طلوع و غروب در میدان زندگی امت‌ها را یکی از سنت‌های مهم و غیر قابل تخلف الهی تلقی می‌کند. قرآن بر این باور است که امکانات، اقتدار و قدرت تا پایان حرکت تاریخ در تسلط یک ملت، یک تمدن و فرهنگ باقی نمی‌ماند، بلکه بنابر دلایلی و بر اساس اهدافی، این

اقتدار و انحطاط و عزت و ذلت تا آخرین لحظه‌ی جریان تاریخ در میان اقوام و ملل گوناگون عالم دست به دست می‌گردد؛ و ما این روزهای شکست و پیروزی را در میان ملت‌ها و تمدن‌ها می‌گردانیم. (آل عمران/۱۴)

شهید مطهری در کتاب جامعه و تاریخ (مطهری، جامعه و تاریخ، ۱۳۹-۳۴۱) با استناد به آیات قرآن، و علامه طباطبایی در المیزان، به حیات و مرگ جوامع و امم قائل شده‌اند. تمدن‌ها طلوع و غروب دارند، در جایی طلوع کرده بعد به انحطاط گرائیده و دوباره در جایی طلوع می‌کنند. (مطهری، فلسفه تاریخ، بیتا، ۱/۲۴۶). حیات و مرگ افراد، حیات و مرگ طبیعی بوده و از سنت‌های تکوینی الهی به شمار می‌رود که در تمام جانداران حاکم است، اما این که حقیقت آن، در مورد جوامع چگونه است پرسشی است که باید جواب آن را پیدا کرد.

اجل درباره‌ی انسان به معنای مدّت عمر یا زمان پایان عمر آمده است و قرآن کریم از دو نوع اجل برای انسان یاد می‌کند: یکی با قید «مسمّی» و دیگری بدون هیچ قیدی: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ...» (انعام/۲) براساس ظاهر آیه، مقصود از هر دو، زمان پایان عمر آدمی است، نه مدّت عمر او. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۹/۷)

قرآن کریم برای امّت‌ها نیز حیات و ممات خاصی قائل است. در آیاتی از قرآن به اجل امّت‌ها اشاره شده است.

در آیه ۳۴ سوره اعراف به یکی از قوانین آفرینش درباره ملت‌ها اشاره شده است و آنان را دارای مرگ و زندگی می‌داند. «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ؛ برای هر قوم و جمعیتی زمان و مدت (معینی) است و به هنگامی که مدت آنها فرا رسد نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنند و نه بر آن پیشی می‌گیرند». اجل در این آیه به امت و وجود اجتماعی مردم نسبت داده شده است. برخی اندیشوران از این آیه برای اثبات «اصالت جامعه» استفاده کرده و گفته‌اند: جامعه اصالت دارد؛ زیرا به آن موت و حیات نسبت داده شده است. (مطهری، مجموعه آثار، ۲/۳۳۹، ۳۴۰)

۳۵

پس می‌توان گفت که ما دو نوع اجل و مدت داریم. یکی اجل و مدت محتوم که برای هر فرد انسان ثابت است و دیگری اجل و مدتی که برای وجود اجتماعی مردم ثابت است. اجل و مرگ جوامع و امم نیز تابع سلسله شرایط و قوانین الهی و سنت‌های تاریخی اجتماعی بوده و بی‌هدف و بدون علت نیست.

دوره‌های تاریخی

یکی از بحث‌های مهم نظری در عرصه‌ی تاریخ، فلسفه‌ی نظری تاریخ است که به سیر حرکت تاریخی، بارانداز تاریخ، سرانجام و نهایت تاریخ، جبر تاریخی و تصادف در تاریخ می‌پردازد. صاحب نظران این حوزه در پی کشف و ارائه‌ی الگوهای عام یا قوانین بنیادین حاکم بر سیر تحول تاریخ هستند. (رضوی، ۱۳۹۱، ۱/۳۶) فیلسوفان نظری در پی این واقعیت هستند که آیا سلسله حوادث گذشته مجموعه‌ای نامرتب و بی هدفند، یا در ورای این رویدادها هدف و غایت و طرحی است. عده‌ای پیدایش بیشتر حوادث را از روی تصادف و اتفاق دانسته‌اند، که براساس آن آغاز و انجام برای تاریخ مفهومی ندارد و تاریخ عبارت از یک سلسله وقایع تصادفی است. در نتیجه دارای مرحله یا مسیری هم نیست. در نگاه اینان تاریخ چیزی جز شرح مبارزات روزانه‌ی شهرها و امپراطوری‌ها، آمدن و رفتن شاهان و حکام و پیروزی‌ها و شکست‌های آنان نیست، که هیچ مرحله‌ی تازه‌ای را که مفهوم تاریخی داشته باشد، به وجود نمی‌آورد.

اما در مقابل، فیلسوفان نظری تاریخ بر این باورند که تاریخ به مثابه موجود زنده و متحرکی است که هم دارای روح بوده و هم صاحب جسم می‌باشد. این دیدگاه تاریخ را یک مجموعه‌ی هدفدار دانسته و برای آن مسیری در نظر می‌گیرد. یکی از پرسش‌های مهم که اینان در صدد پاسخ به آن هستند چگونگی حرکت تاریخ است. در پاسخ به این پرسش دو نظریه‌ی کلی مطرح گردیده است.

الف - نظریه حرکت دوری : حرکت دوری تاریخ یکی از قدیمی ترین نظریه هاست و ناظر به نگرش انسان باستان به طبیعت و تبیین رابطه‌ی وی با طبیعت است. هم چنان که طبیعت حرکت دوری و گردشی دارد، انسان هم از طبیعت تأثیر پذیرفته و حوادث و ایام در او تکرار می‌شود. نگاه دوری آغاز و انجامی برای تاریخ قائل نیست. در این الگو عقیده بر این است که حوادث تاریخی از جایی شروع می‌شود و در طی یک حرکت تناوبی در چرخه‌ای عظیم تکرار می‌گردد؛ از این رو بشر محکوم به سیر دورانی است. به همین موجب نظریه‌های دوری تاریخ عمدتاً جبرگرا بوده و به نوعی تقدیرگرایی را در خود دارند. فیلسوفانی نظیر ابن خلدون، توبین‌بی، اشیپنگلر و سوروگین از قائلان این نظریه‌اند. ابن خلدون معتقد است که هر کشور و بازاری را سرانجام، دوران و عمر محسوسی است، چنانکه هر یک از موجودات و موالید طبیعت عمر محسوسی دارند. (گنابادی، ۱۳۶۲، ۲/۷۲۵)

ب - نظریه‌ی حرکت خطی : بر اساس این الگو حوادث تاریخ از نقطه مشخصی آغاز شده و سیر خود را ادامه داده است، تا اینکه اکنون به مرحله‌ای رسیده است که ما در آن قرار داریم. در این

الگو تاریخ در جهت و راستای معینی حرکت می‌کند. کسانی چون آگوست کنت، هربرت اسپنسر، مارکس و انگلس از طرفداران این نظریه بودند.

نظریه‌ی خطی ممکن است شامل مفهوم سیر قهقرایی باشد. از دید کسانی چون فون ویزه آلمانی، تاریخ حرکتی قهقرایی دارد و با گذشت زمان جامعه‌ی بشری از سعادت و کمال دورتر می‌گردد. (احمدی مقدم، ۱۳۶۲، ۳/۳۲) سابقه‌ی تفکر «حرکت خطی قهقرایی» به دوران قرون وسطی باز می‌گردد؛ اینکه انسان از بهشت به زمین هبوط کرده و در زمین با معصیت بیشتر، آلوده تر شده به پایان خودش می‌رسد.

اما بخش اعظم چنین نظریه‌هایی بر پیشرفت نوع انسان تأکید کرده‌اند. همچنین ممکن است تکامل و پیشرفت ادواری با تکامل خطی توأم گردد و نوعی سیر ارتقایی مارپیچ را پدید آورد؛ نظیر آن چه که ویکو پیشنهاد کرده است. از دید ویکو، تکرار این ادوار، تمام فعالیت‌های ادوار قبل را از بین نمی‌برد. در نتیجه حرکتی تکاملی و رو به جلو است.

نگاه قرآن کریم

پس از نگاهی به ادوار تاریخی و نظریه‌های موجود در آن باید دید که قرآن چه نگاهی دارد و به کدامیک از این رویکردها نزدیک تر است یا آن را تأیید می‌کند. با تامل در آیات قرآن کریم در می‌یابیم که خداوند همه‌ی افراد بشر را به جامعه‌ی عدل جهانی و آینده‌ای روشن نوید می‌دهد و از سیر تکاملی انسانها و پیروزی حق بر باطل خبر می‌دهد. وَ نَرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. (قصص/۵) هرچند ممکن است در مسیر حرکت حق جویان، نیروهای باطل مانع ایجاد کرده و در برهه‌هایی از تاریخ بشریت، روند رو به پیش جبهه حق را با محدودیت روبرو سازند، اما در نهایت آینده از آن نیکوکاران و بندگان صالح خداوند است.

البته نگاه قرآن، نگاهی کلان و فراگیر است و آنچه می‌گوید، درباره‌ی آینده و فرجام جوامع انسانی به صورت یک کل است. هر چند اگر جوامع را به تنهایی در نظر بگیریم می‌توان گفت که هر کدام یک دوره معین دارد که آن را سپری می‌کند و در صورت تحقق بعضی شرایط، آن جامعه به پایان خود می‌رسد. قرآن سرنوشت جوامع بسیاری از این دست را بازگو می‌کند تا هم مایه‌ی عبرت انسانها باشد و هم ملاک‌ها و معیارهای فراز و فرود جوامع و تمدن‌ها را بیان کرده باشد. اما اگر کل جامعه جهانی را در نظر بگیریم هر چند رکودها و وقفه‌های مقطعی پیش می‌آید و تمدن یا جامعه‌ای به خط آخر می‌رسد، ولی سیر نهایی آن صعودی و تکاملی است. (احمدی مقدم، ۱۳۶۲، ۳/۳۸)

از این رو می‌توان گفت که قرآن به فرجام جوامع انسانی و تمدن‌ها دو نوع نگاه دارد. یک نگاه جزئی‌نگر و دیگری نگاه کلان و با شمولیت زمان و مکانی. به این معنا که از دید قرآن کریم جوامع و تمدن‌ها هنگامی که هریک به تنهایی لحاظ گردند، هریک مراحل دارند که از زایش آنها شروع و پس از فراز فرودهایی نهایتاً به مرگ آنها ختم می‌گردد و پس از مرگ تمدن و جامعه‌ای، تمدن و جامعه‌ای دیگر سر بر می‌آورد. البته این تمدن نسبت به تمدن پیشین از حالتی متکامل‌تر برخوردار است. چنانکه قوم عاد و ثمود که پس از قوم نوح آمدند از پیشرفت مادی و تمدنی برتری نسبت به قوم نوح برخوردار بوده و بنابر آیات قرآن علاوه بر تراشیدن خانه‌ها در دل کوه‌ها به عمران و آبادانی دشت‌ها و زمین‌های هموار نیز می‌پرداختند: «و بَوُأُ فِی الْاَرْضِ تَنْخَضُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا» (اعراف/۷۴). و کانوا یَنْحُتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بَیوتًا. (حجر/۸۲)

از آیات سوره شعرا و سوره‌هایی دیگر بر می‌آید که قوم عاد برای خود تمدنی داشته و مردمی مرفقی دارای شهرهایی آباد و سرزمینی حاصلخیز و پوشیده از باغ‌ها و نخلستان‌ها و زراعت بوده‌اند و در آن عصر مقامی برجسته داشته‌اند (قمی، ۱۴۰۴ق، ۱/ ۳۳۹) و در پیشرفتگی و عظمت تمدن آنان همین بس که در سوره فجر در باره‌ی آنان فرموده: اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبِّکَ بِعَادٍ اِذْ اَعْتَدُوا لَکُمُ الْعَمَادَ الَّتِی لَمْ یَخْلُقْ مِثْلَهَا فِی الْبِلَادِ. (حجر/۷، ۸)

علامه طباطبایی هم معتقد است که خداوند [قوم عاد] را از بین نعمتها به دو نعمت آشکار ویژه ساخت: یکی آن که آنها را جانشین قوم نوح قرار داد و دیگر آن که در آفرینش به آنها فزونی بخشید و آنها را با بدنهای ستبر و هیكلهای بزرگ آفرید که این بر نیرو و توان آنها افزود. این برتری و پیشرفت نسبی تمدن‌های بالفعل را نسبت به گذشته، می‌توان با مطالعه‌ی سیر تاریخی تمدن‌ها هم به دست آورد.

در اینجا نگاه قرآن ناظر به رویکرد تحولی و تطوری است. البته قرآن مرگ و سقوط جوامع و تمدن‌ها را امری ناگزیر و حتمی نمی‌داند. اسباب، عوامل و ستنهایی در کارند تا جوامع با توجه به تحقق شرایطی از مسیر تکامل باز مانده و به سرایشی افول و نهایتاً به ایستگاه انهدام می‌رسند. در سوره انفال قرآن به کسانی که کفر می‌ورزند می‌گوید، اگر بس کنند، گذشته‌ی آنها بخشیده می‌شود و اگر ادامه دهند بر ایشان همان می‌رود که بر پیشینیان رفته است. (انفال/۲۸) اگر مردم متعهد به راه و روشی باشند که پیامبران در طول تاریخ آورده‌اند و بر اساس آن ملاک، معیارهای پی‌ریزی جامعه‌ی مطلوب الهی را ریخته‌اند، جامعه‌ی شان هر روز شکوفاتر از پیش می‌گردد. قرآن به جوامع و تمدن‌ها یادآور می‌گردد که حتی در صورت انحراف از معیارهای پیامبران، در صورتی که بازگردند و توبه کنند می‌توانند آب رفته را به جو برگردانند و از محکومیت به ناپودی

برهند. خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر آنکه خود بخواهند. (رعد/۱۱)

اما قرآن یک نگاه کلی، فراگیر، زمان و مکان شمول و ایده آلی هم نسبت به جوامع دارد. در این نگاه جوامع و تمدن‌ها یک حرکت خطی تکاملی دارند که به نهایی مطلوب و جامعه و تمدن آرمانی می‌رسند و فرجام تمدن‌ها و جوامع انسانی پایانی خوش و نوید بخش می‌یابند. گرچه جوامع انسانی و تمدن‌ها در سیر حرکت خود ممکن است دچار توقف، بحران، رکود و ایستایی گردند، اما در نهایت یک سیر پیش رونده را طی می‌کنند و به تکامل و تعالی می‌رسند. از نگاه قرآن و براساس سنت‌های الهی، جوامع و امته‌ها شکل می‌گیرند و دورانی را در حالات مختلف توحید و شرک سپری می‌کنند و سرانجام آفتاب عمرشان غروب می‌کند اما در نهایت جامعه‌ای ایجاد می‌گردد که لبریز از عدل و برابری و تأمین کننده‌ی کمال و بقای انسان است. زیرا از نظر قرآن جامعه‌ها، تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به سوی یگانه و متحدالشکل شدن سیر می‌کنند و آینده‌ی جوامع انسانی، جامعه‌ی جهانی واحد تکامل یافته‌ای است که در آن، بشر به کمال حقیقی و سعادت واقعی و انسانیت اصیل خود خواهد رسید. (جامعه و تاریخ، ۴۶)

از این مطلب می‌توان دریافت که از دید قرآن کریم، جامعه یا ملت یا امتی ممکن است دچار نابودی و نیستی گردد، اما روح تمدنی و دستاوردهای مادی و معنوی جوامع، ملته‌ها و امم در طول زمان و حیات بشری، از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر جاری و ساری بوده و در نهایت زمین به عنوان مهد، زیستگاه و مقر آدمی از آن بندگان صالح و درستکار خواهد بود. خداوند به مؤمنان و بندگان صالح، نوید جامعه‌ای را می‌دهد که از هر پلیدی و ناپاکی پیراسته است و به تمامی ارزش‌ها و قداست‌ها و شایستگی‌ها آراسته است. وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم. (نور/۵۵)

علامه طباطبایی در تفسیر آیه‌ی شریفه ان الارض یرثها عبادی الصالحون می‌نویسد، که مراد از وراثت در این جا هم وراثت دنیوی است که بهره برداری از نعمتهای شایسته دنیا و زینتهای آن است و هم وراثت اخروی. در تفسیر این که چگونه سرانجام نیکو از آن پرهیزکاران است هم می‌گوید: این که عاقبت مطلق از آن پرهیزکاران است از آن روست که سنت الهی چنین اقتضایی دارد. و این بدان علت است که خداوند جهان را به گونه‌ای آفریده که هر نوعی از پدیده‌های آفرینش به فرجام وجود و سعادت می‌رسد... انسان نیز یکی از این انواع است... که خداوند او را به سرانجام نیکو هدایت می‌کند و او را به حیات طیبه رسانده و به هر خیری که باید از آن پیروی کند می‌رساند. (طباطبایی، المیزان، ۴۶۵/۱۴)

از این رو می‌توان گفت انسانهای مؤمن و صالح وارثان تمدن‌ها و جامعه‌های انسانی و

دستاوردهای آنان می باشند. برابر این نگاه کلان و فراگیر قرآن، تمدن‌ها در کل خاموش نمی‌گردند بلکه روح تمدنی جوامع انسانی همیشه زنده و جاری است و به قول شهید مطهری در جایی غروب می‌کند و در جایی دیگر طلوع تا این که سرانجام و در نهایت تمدنی کامل و سرشار از معنویت و به دور از کاستیهای تمامی تمدن‌ها در طول تاریخ شکل می‌گیرد و زمین از آن بندگان صالح خداوند می‌گردد. انّ الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتّقین. (اعراف/۱۲۸)

نتیجه

در کل، قرآن به فرجام جوامع انسانی و تمدن‌ها دو نوع نگاه دارد. یک نگاه جزئی نگر و دیگری، نگاه کلان و فراگیر. جوامع و تمدن‌ها هنگامی که هریک به تنهایی لحاظ گردند، هر کدام مراحل دارند که از زایش آنها شروع و پس از فراز فرودهایی نهایتاً به مرگ آنها ختم می‌گردد و پس از مرگ تمدنی، تمدنی دیگر سر بر می‌آورد. البته این تمدن نسبت به تمدن پیشین از حالت متکاملتری برخوردار است. قرآن سرنوشت جوامع بسیاری از این دست را بازگو می‌کند تا هم مایه‌ی عبرت انسان‌ها باشد و هم ملاک‌ها و معیارهای فراز و فرود تمدن‌ها را بیان کرده باشد. البته قرآن مرگ و سقوط جوامع و تمدن‌ها را امری ناگزیر و حتمی نمی‌داند. اسباب، عوامل و سندهایی در کارند تا جوامع با توجه به تحقق شرایطی، از مسیر تکامل باز مانده و به سراشیبی افول و نهایتاً به ایستگاه انهدام می‌رسند. از منظر قرآن کریم آنچه موجب می‌شود مشیت الهی بر سقوط جامعه و قومی و ظهور جامعه و قومی دیگر تعلق گیرد، انحراف از مسیر حق است، به طوری که دیگر امیدی به بازگشت جامعه از آن وجود نداشته باشد. بعضی از اقوام مانند قوم نوح بر اثر فاصله‌ی طبقاتی و بعضی مانند قوم ثمود و قوم مدین بر اثر انحراف اقتصادی و فساد بر روی زمین، یعنی اختکار، کم‌فروشی و خصوصی‌کردن ثروت‌های عمومی، سقوط می‌کنند و برخی مانند قوم عاد بر اثر زیاده‌روی در شهوات و انحراف جنسی و بعضی مانند قوم فرعون بر اثر ظلم و ستم و برتری طلبی، و قوم بنی‌اسرائیل نیز بر اثر انحراف از راه حق و فسق و فجور به هلاکت رسیدند.

نگاه دیگر قرآن، نگاهی کلان و فراگیر به سیر حرکت جوامع بشری و فرجام شان می‌باشد. در این نگاه جوامع و تمدن‌ها یک حرکت خطی تکاملی دارند که به نهایی مطلوب و جامعه و تمدن آرمانی می‌رسند و فرجام تمدن‌ها و جوامع انسانی پایانی خوش و نوید بخش خواهد یافت. گرچه جوامع انسانی و تمدن‌ها در سیر حرکت خود ممکن است دچار توقف، بحران، رکود و ایستایی

گردند، اما در نهایت یک سیر پیش رونده را طی می‌کنند و به تکامل و تعالی می‌رسند. به بیانی دیگر از دید قرآن کریم ممکن است جامعه و امتی دچار نابودی و نیستی گردد، اما روح تمدنی و دستاوردهای مادی و معنوی جوامع، ملت‌ها و امم در طول زمان و حیات بشری از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر جاری و ساری بوده و در نهایت زمین به عنوان مهد، زیستگاه و مقر آدمی از آن بندگان صالح و درستکار خواهد بود. از نظر قرآن این مطلب مسلم است که حکومت نهایی، حکومت حق و نابود شدن یکسره‌ی باطل است و عاقبت از آن متقیان است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. توین‌بی آرنولد، بررسی تاریخ تمدن، ترجمه محمد حسین آریا، نشر امیرکبیر، تهران .
۳. توین‌بی آرنولد، تحقیقی در باب تاریخ، ترجمه: وحید مازندرانی، چاپ دوم، انتشارات توس، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
۴. حامد مقدم احمد، سنتهای اجتماعی در قرآن، انتشارات استان قدس رضوی، چ سوم، ۱۳۶۵.
۵. دورانت، ویل ، درس‌های تاریخ، ترجمه احمد بطحایی، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۸.
۶. دورانت ویل، تاریخ تمدن، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸.
۷. رادمش، عزت‌الله، قرآن، جامعه‌شناسی، اتوپیا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۸. رابرتسون یان ، درآمدی بر جامعه، ترجمه حسین بهروان، انتشارات به نشر، چ چهارم ۱۳۸۵.

۹. رضوی سید ابوالفضل، فلسفه انتقادی تاریخ، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، چ اول، تهران ۱۳۹۱.
۱۰. ژ چ دیوس، آینده باختر ترجمه بهاءالدین بازارگاد، نشر ابن سینا، تهران، ۱۳۳۴.
۱۱. سیفاللهی، سیفالله، جامعه‌شناسی، اصول، مبانی و مسائل اجتماعی، گناباد، مرن‌دیز، ۱۳۷۳.
۱۲. طباطبایی سید محمد حسین، المیزان، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۴.
۱۳. کافی مجید، مبانی جامعه‌شناسی، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، قم، چ اول، ۱۳۸۵.
۱۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، محقق و مصحح: موسوی جزائری، سید طیب، دار الکتاب، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ق.
۱۵. گنابادی پروین، ترجمه مقدمه ابن خلدون، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چ چهارم، تهران، ۱۳۶۲.
۱۶. معماریان، جهان‌داد، «ظهور و افول تمدن‌ها، سیری در آراء ابن خلدون»، فردنامه همشری، ش ۳۸.
۱۷. مهدی، محسن، فلسفه تاریخ ابن خلدون، ترجمه مجید مسعودی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۱۸. مصباح یزدی محمدتقی، جامعه و تاریخ، قم، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
۱۹. مطهری مرتضی، فلسفه تاریخ، نشر صدرا.
۲۰. مطهری مرتضی، مجموعه آثار ۲، انتشارات صدرا، چ سوم، بهمن ۱۳۷۲.